

## نظریات و اقوال دانشمندان غربی درباره اختیار

### فهرست اجمالی

۱. جغرافیدانان
۲. روان‌شناسان
۳. ریاضیدانان
۴. فیزیکدانان
۵. فیلسوفان
۶. پزشکان

### فهرست تفصیلی

۱. جغرافیدانان
  - ۱/۱. الن چرچیل سمپل آمریکایی
  - ۲/۱. الزورت هانتینگتن آمریکایی
  - ۳/۱. تامس گریفیت تیلر استرالیایی
۲. روان‌شناسان
  - ۱/۲. ریموند کتل آمریکایی
  - ۲/۲. زیگموند فروید اتریشی
  - ۳/۲. آلفرد آدلر اتریشی
  - ۴/۲. کارن هورنای آلمانی
  - ۵/۲. اریش فروم آلمانی
  - ۶/۲. هنری مورای آمریکایی
  - ۷/۲. کارل راجرز آمریکایی
  - ۸/۲. جولیان راتر آمریکایی
  - ۹/۲. جرج کلی آمریکایی
  - ۱۰/۲. گوردون آلپورت

۱۱/۲. بی اف اسکینر آمریکایی  
۱۲/۲. اریک اریکسون آمریکایی  
۱۳/۲. آلبرت بندورا آمریکایی  
۳. ریاضیدانان

۱/۳. پی یر لاپلاس فرانسوی  
۲/۳. گوتفرد لایبنیتس آلمانی  
۴. فیزیکدانها

۱/۴. آیزاک نیوتن انگلیسی  
۲/۴. ورنر هایزنبرگ آلمانی  
۳/۴. آرتور کامپتون آمریکایی  
۵. فیلسوفان

۱/۵. ایمانوئل کانت آلمانی  
۲/۵. آگوست کنت فرانسوی  
۳/۵. دیوید هیوم اسکاتلندی  
۴/۵. فردریش نیچه آلمانی  
۵/۵. گئورگ هگل آلمانی  
۶/۵. برتراند راسل انگلیسی  
۷/۵. جان استوارت میل انگلیسی  
۸/۵. مارتین هایدگر آلمانی  
۹/۵. توماس هابز انگلیسی  
۱۰/۵. رنه دکارت فرانسوی  
۱۱/۵. جرج بارکلی ایرلندی  
۱۲/۵. جان لاک انگلیسی  
۱۳/۵. یوهان فیشته آلمانی  
۱۴/۵. جرمی بنتام انگلیسی  
۱۵/۵. چارلز پرس آمریکایی  
۱۶/۵. ویلیام جیمز آمریکایی  
۱۷/۵. باروخ اسپینوزا هلندی  
۱۸/۵. ژان پل سارتر فرانسوی  
۱۹/۵. دنیل دنت آمریکایی  
۲۰/۵. بارون د هولباخ آلمانی



- ۲۱/۵. تد هاندريچ انگلیسی  
 ۲۲/۵. آیزا برلین انگلیسی  
 ۲۳/۵. ایان باربور آمریکایی  
 ۲۴/۵. ریچارد پاکین آمریکایی  
 ۲۵/۵. رودلف کارناب آلمانی  
 ۲۶/۵. پل فولکیه فرانسوی  
 ۲۷/۵. هانس رایشنباخ آلمانی  
 ۲۸/۵. کارل مارکس آلمانی  
 ۲۹/۵. فریدریش انگلس آلمانی  
 ۳۰/۵. رودریک چیشولم آمریکایی  
 ۳۱/۵. هری فرانکفورت آمریکایی  
 ۳۲/۵. سوزان ولف آمریکایی  
 ۳۳/۵. رابرت کین آمریکایی  
 ۳۴/۵. جان بی واتسون آمریکایی  
 ۳۵/۵. هربرت اسپنسر انگلیسی  
 ۳۶/۵. گئورکی پلخائف روسی  
 ۳۷/۵. پیترون اینواگن آمریکایی  
 ۶. پزشکان  
 ۱/۶. ژولین دو لا متری فرانسوی

## متن فیش‌ها

### ۱. جغرافیدانان

#### ۱/۱. الن چرچیل سمپل آمریکایی

انسان زاده محیط است

طبیعت، شکل‌گیری و قالب‌دهی انسان و فعالیت‌های او را معین کرده است

مذهب تک‌خدایی، خاص مناظر یکنواخت چون نواحی استپی و بیابانی است

انسان زاده زمین است



تولد ۱۸۶۳ م - مرگ ۱۹۳۲ م

## ۱/۲. الزورت هانتینگتن آمریکایی

از متعصب ترین معتقدان به جبر اب و هوایی

ظهور و سقوط تمدنها، فرهنگها، حوادث تاریخی و شیوع امراض و پیشرفت کشورها را به تاثیرات اب و هوایی نسبت می دهد

خلاقیت های بزرگ فرهنگی و شکوفایی تمدنها را به خنکی هوا و میزان رطوبت و بارندگی نسبت می

دهد

عصر یخبندان کوچک ( ۱۵۵۰ تا ۱۸۵۰) با توانمندی و پویایی علوم و فلسفه همراه بوده است

برجسته ترین دانشمند در جبرگرایی اقلیمی بود

تولد ۱۸۷۶ م - مرگ ۱۹۴۷ م

## ۱/۳. تامس گریفیت تیلر استرالیایی

برای هر کشوری بهترین برنامه را طبیعت تعیین کرده است و وظیفه جغرافیدان تفسیر و تشریح ان

است

تولد ۱۸۸۰ م - مرگ ۱۹۶۳ م

## ۲. روان شناسان

کارل یونگ سوئیسی

شخصیت ممکن است تا اندازه ای به وسیله تجربیات کودکی و توسط کهن الگوها، تعیین شود

امکان وجود اراده آزاد و خود انگیختگی هست

پدر روانشناسی نوین

هرچه فروید ناگفته گذاشته، یونگ تکمیل کرده است

تولد ۱۸۷۵ م - مرگ ۱۹۶۱ م

## ۲/۱. ریموند کتل آمریکایی



شخصیت چیزی است که امکان پیش بینی آن چه را که شخص در یک موقعیت معین انجام خواهد داد می دهد

معمولا یک همسر می تواند با دقت زیادی آنچه را همسر دیگر در موقعیتی معین انجام می دهد پیش بینی کند، زیرا رفتار گذشته او با ثبات و منظم بوده است

در مورد موضوع اراده آزاد در برابر جبرگرایی، به نظر می رسد که دیدگاه کتل بیشتر در جهت جبرگرایی است

تولد ۱۹۰۵ م - مرگ ۱۹۹۸ م

## ۲/۲. زیگموند فروید اتریشی

بسیاری از کارهای ما در ناخودآگاه ما پنهان است و انسان را وادار به انجام می سازد اگرچه خود انسان متوجه نباشد

مکتب روانکاوی انسان را مجبور می داند تا به آنچه تن دهد که در ضمیر ناهشیار او مخفی گشته است عقیده دارد سازنده شخصیت انسان چیزی است که انسان در کودکی آن را فرا گرفته است. که از آن به اصل جبر روانی یا اصل علیت نام می برد

قریبا هر چیزی که انجام می دهیم، فکر می کنیم و خواب می بینیم، توسط غرایز زندگی و مرگ، نیروهای دست نیافتنی و نادیدنی درون مان، از پیش تعیین شده اند

شخصیت بزرگسال ما توسط تعامل هایی که قبل از پنج سالگی ما صورت گرفته اند تعیین می شود، یعنی در زمانی که کنترل کمی داشته ایم. این تجربه ها برای همیشه ما را در چنگال خود نگه می دارند

تولد ۱۸۵۶ م - مرگ ۱۹۳۹ م

## ۲/۳. آلفرد آدلر اتریشی

ما توسط نیروهای ناهشیار بر انگیزته نمی شویم

ما برای شکل دهی نیروهای اجتماعی که بر ما تاثیر دارند و استفاده خلاقانه از آنها برای ساختن یک سبک زندگی بی نظیر، صاحب اراده آزاد هستیم

نظام فروید عمومیت و همانندی غم انگیزی را در ماهیت انسان ارائه داد

تولد ۱۸۷۰ م - مرگ ۱۹۳۷ م

## ۲/۴. کارن هورنای آلمانی

ما همگی می توانیم زندگی خود را شکل دهیم و به خود شکوفایی برسیم



تولد ۱۸۸۵ م - مرگ ۱۹۵۲ م

## ۲/۵. اریش فروم آلمانی

ما به وسیله ویژگی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه مان شکل می‌گیریم؛ با این حال، این نیروها به طور کامل منش ما را تعیین نمی‌کنند

ما عروسک‌های خیمه شب بازی نیستیم که به نخ‌هایی که جامعه آنها را می‌کشد واکنش نشان دهیم  
ما مجموعه‌ای از ویژگی‌ها یا مکانیزم‌های روان شناختی داریم که به وسیله آنها ماهیت خود و جامعه مان را شکل می‌دهیم

انسان از ابتدای هستی با مسأله انتخاب روبه‌رو است؛ مخصوصاً هر بار می‌خواست دست به کار بزند، به فکر می‌پردازد؛ یعنی نقش خود را در برابر طبیعت از مفعول به فاعل تبدیل می‌کند

انسان از آزادی مطلق وحشت دارد. چون اگر انسان آزادی مطلق داشته باشد، نسبت به هر کاری احساس مسئولیت می‌کند و خود را نسبت به آن پاسخگو می‌داند؛ ولی اگر خود را تابع حکم فرد یا گروه یا مجموعه دستورهای دینی و آیینی بداند، مسئولیت‌ها را بر دوش آمر و ناهی می‌اندازد و خود را از مسئولیت‌ها و جواب‌گویی به مسائل مختلف رها می‌سازد. انسان از آزادی می‌گریزد، چون می‌خواهد در دام مسئولیت که لازمه آزادی است نیفتد. از آنجا که انسان همواره به سراغ کانون سرسپردگی و تعلق می‌رود بازار دیکتاتوری حاکمان بسیار رونق دارد. دیکتاتوری‌ها گرچه از انسان سلب آزادی می‌کنند، ولی از این نظر که بار مسئولیت اعمال آن‌ها را بر دوش می‌گیرند موجب سرسپردگی خواهند بود. سپس انسان برای توجیه این سرسپردگی متوجه دین می‌شود و بخش فقه و اخلاق این کانون سرسپردگی را بیان می‌کند.

What characterizes medieval in contrast to modern society is its lack of individual freedom...But altogether a person was not free in the modern sense, neither was he alone and isolated. In having a distinct, unchangeable, and unquestionable place in the social world from the moment of birth, man was rooted in a structuralized whole, and thus life had a meaning which left no place, and no need for doubt...There was comparatively little competition. One was born into a certain economic position which guaranteed a livelihood [determined by tradition, just as it carried economic obligations to those higher in the social hierarchy.]13

تولد ۱۹۰۰ م - مرگ ۱۹۸۰ م

## ۲/۶. هنری مورای آمریکایی

معتقد بود که شخصیت به وسیله نیازهای ما و محیط تعیین می‌شود  
او به مقداری اراده آزاد در قابلیت ما برای تغییر و رشد کردن اعتقاد داشت  
هر فردی بی‌همتاست، اما شباهت‌های نیز در شخصیت همه ما وجود دارد

تولد ۱۸۹۳ م - مرگ ۱۹۸۸ م

## ۲/۷. کارل راجرز آمریکایی

به آزادی انسان و نقش تعیین کننده وی در تحقق توانش های بالقوه، اهتمام خاصی دارد  
در زمینه علم به جبر معتقد بود

به عنوان یک روان درمان گر بیش تر به آزادی انسان می اندیشید

احساس مسئولیت داشتن، همراه با آگاهی از تجارب خود، شانس آزادی را در اندیشه و عمل بالا  
می برد

هر قدر در درمان مراجعان به کلینیک وی، پیشرفت بیش تری حاصل می شد، قدرت بیش تری برای  
تصمیم گیری و انتخاب بر مبنای اراده و تصمیم خود پیدا می کردند

هرچه حالات تدافعی درمان جویان در برابر تجارب درونی و حالات بدنی و محیط اجتماعی کم  
می شود، آزادانه تر و با اختیار بیش تر واکنش نشان می دهند

افراد ناسازگار از آزادی کم تری برخوردارند؛ زیرا تجارب درونی خود و نیز اوضاع محیطی خویش را  
انکار می کنند

هنگامی که اشخاص درست عمل می کنند، احساس آزادی بیش تری دارند

اشخاص کامل در آفرینش خودشان آزادی انتخاب دارند، هیچ جنبه شخصیت برای آنها تعیین نمی شود

Freedom of choice – not being shackled by the restrictions that influence an incongruent individual, they are able to make a wider range of choices more fluently. They believe that they play a role in determining their own behavior and so feel responsible for their own behavior

تولد ۱۹۰۲ م – مرگ ۱۹۸۷ م

## ۲/۸. جولیان راتر آمریکایی

ما می توانیم تجربیاتمان را تنظیم و هدایت کنیم و رفتار هایمان را انتخاب نمائیم

ما ممکن است تحت تاثیر متغیرهای بیرونی باشیم، اما می توانیم ماهیت و مقدار آن تاثیر را شکل دهیم

ما قربانیان نافعال رویدادهای بیرونی، وراثت، یا تجربه های کودکی نیستیم، بلکه آزادیم تا رفتار موجود  
و آینده خود را شکل دهیم

تولد ۱۹۱۶ م – مرگ ۲۰۱۴ م

## ۲/۹. جرج کلی آمریکایی

مردم را موجوداتی منطقی می دانست که قادر به ساختن سازه هایی هستند که از طریق آنها دنیا را می بینند

ما خالق سرنوشت خود هستیم و نه قربانی آن

او ما را از اراده آزاد برخوردار می‌دانست که توانایی برگزیدن جهت زندگی خود را داریم، و در صورت لزوم با اصلاح کردن سازه‌های قدیمی و ساختن سازه‌های جدید، می‌توانیم تغییر کنیم

ما به مسیر انتخاب شده در کودکی یا نوجوانی متعهد نیستیم

جهت ما آشکارا به سوی آینده است، زیرا برای اینکه بتوانیم رویدادها را پیش بینی کنیم، سازه‌ها را

می‌سازیم

مفهوم جبرگرایی تاریخی را قبول نداشت

Kelly's personality theory was distinguished from drive theories (such as psychodynamic models) on the one hand, and from behavioral theories on the other, in that people were not seen as solely motivated by instincts (such as sexual and aggressive drives) or learning history but by their need to characterize and predict events in their social world. Because the constructs people developed for construing experience have the potential to change, Kelly's theory of personality is less deterministic than drive theory or learning theory

تولد ۱۹۰۵ م - مرگ ۱۹۶۶ م

۲/۱۰. گوردون آلپورت

اراده آزاد را برای غور و بررسی ما در باره آینده قایل شد

قبول داشت که مقدار زیادی از رفتار ما توسط صفات و گرایش‌های شخصی تعیین می‌شود

تولد ۱۸۹۸ م - مرگ ۱۹۶۷ م

۲/۱۱. بی اف اسکینر آمریکایی

انسان‌ها مانند ماشین‌ها به شیوه‌های قانونمند، منظم و از پیش تعیین شده عمل می‌کنند

تمام اعتقادات مربوط به هستی درونی، خودمختاری که جریان اعمال یا رفتار کردن آزادانه و خود

انگیخته را تعیین می‌کند، رد کرد

As understood by Skinner, ascribing dignity to individuals involves giving them credit for their actions. To say "Skinner is brilliant" means that Skinner is an originating force. If Skinner's determinist theory is right, he is merely the focus of his environment. He is not an originating force and he had no choice in saying the things he said or doing the things he did. Skinner's environment and genetics both allowed and compelled him to write his book. Similarly, the environment and genetic potentials of the advocates of freedom and dignity cause them to resist the reality that their own activities are deterministically grounded. J. E. R. Staddon (The New Behaviorism, 2nd Edition, 2014) has argued the compatibilist position; Skinner's determinism is not in any [way contradictory to traditional notions of reward and punishment, as he believed.]75

تولد ۱۹۰۴ م - مرگ ۱۹۹۰ م

۲/۱۲. اریک اریکسون آمریکایی



بر رشد شخصیت در کل دوران زندگی تأکید دارد

می‌کوشد تا رفتار و رشد انسان را از طریق هشت مرحله، از تولد تا مرگ توضیح دهد

تمام جنبه‌های شخصیت را می‌توان بر حسب نقطه‌های تحول یا بحران‌هایی که باید در هر مرحله رشد با آنها رو به رو شده و آنها را حل کنیم توضیح داد

به طور جزئی جبرگرایانه است

در طول چهار مرحله اول، تجربیاتی که از طریق والدین، معلمان، گروه‌های همسال و فرصت‌های مختلف با آنها مواجه می‌شویم، به طور عمده خارج از کنترل ما هستند

اراده آزاد می‌تواند بیشتر در مدت چهار مرحله آخر پرورش یابد

انتخاب‌های ما تحت تاثیر نگرش‌ها و نیرومندی‌هایی قرار می‌گیرند که در طول مراحل پیشین آنها را

ساخته‌ایم

شخصیت بیشتر تحت تاثیر یادگیری و تجربه قرار دارد تا وراثت

تجربه‌های روانی اجتماعی، و نه نیروهای زیستی غریزی عوامل تعیین کننده مهمتر رشد شخصیت

هستند

تولد ۱۹۰۲ م - مرگ ۱۹۹۴ م

### ۲/۱۳. آلبرت بندورا آمریکایی

مسأله یادگیری اجتماعی را مطرح ساخت

جبر متقابل را مطرح می‌سازد

فرایندهای شناختی، محیط، و رفتار شخص بر هم تاثیر و تاثر متقابل دارند و هیچ کدام از این سه جزء را نمی‌توان جدا از اجزای دیگر به عنوان تعیین کننده رفتار انسان به حساب آورد

مردم نه اشیای ناتوانی هستند که توسط نیروهای محیطی کنترل شوند. و نه عوامل آزادی که بتوانند هرچه می‌خواهند بشوند. هم مردم و هم محیط شان، عوامل تعیین کننده متقابل یکدیگرند

مفهوم تقابل سه عنصری را معرفی کرد که در آن، رفتار، عوامل شناختی، و متغیرهای محیطی یا موقعیتی با یکدیگر تعامل می‌کنند

His inclusion of such mental phenomena as imagery and representation, and his concept of reciprocal determinism, which postulated a relationship of mutual influence between an agent and its environment, marked a radical departure from the dominant behaviorism of the time. Bandura's expanded array of conceptual tools allowed for more potent modeling of such phenomena as observational learning and self-regulation, and provided psychologists with a practical way in which to theorize about mental processes, in opposition to the mentalistic constructs of psychoanalysis and personology

Bandura was initially influenced by Robert Sears' work on familial antecedents of social behavior and identificatory learning. He directed his initial research to the role of social modeling in human motivation, thought, and action. In collaboration with Richard Walters, his first doctoral student, he engaged in studies of social learning and aggression. Their joint efforts illustrated the critical role of modeling in human behavior and led to a program of research into the determinants and mechanisms of observational learning

In 1986, Bandura published *Social Foundations of Thought and Action: A Social Cognitive Theory* (see article), in which he re-conceptualized individuals as self-organizing, proactive, self-reflecting, and self-regulating, in opposition to the orthodox conception of humans as governed by external forces. He advanced concepts of triadic reciprocity, which determined the connections between human behavior, environmental factors, and personal factors such as cognitive, affective, and biological events, and of reciprocal determinism, governing the causal relations between such factors. Bandura's emphasis on the capacity of agents to self-organize and self-regulate would eventually give rise to his later work on self-efficacy

Bandura's social learning theory contributes to students and teachers within the field of education. In 1986, Bandura changed the name of the social learning theory to social cognitive theory.[24] The social cognitive theory still focuses on how behavior and growth are affected by the cognitive operations that occur during social activities.[24] The key theoretical components of the social cognitive theory that are applied in education are self-efficacy, self-regulation, observational learning, and reciprocal determinism

The social cognitive theory research offers support that modeling can be useful for incorporating new strategies into training for teachers.[25][27] According to Bandura's observational learning theory, students acquire self-regulative functions from observing models.[28] Observational learning occurs when students or teachers observe a well-trained model and experience increases in their knowledge and understanding.[28] Lastly, the mutual relationship between a student or teacher, their environment, and their behavior is pointed out as key components in Bandura's triadic reciprocal determinism theory.[24] The mutual relationships within reciprocal determinism point out what influences behavior and the results that will affect future thoughts.[24] In other words, when a student or teacher decides to replicate an observed behavior, that student or teacher's self-efficacy provides them with the confidence to attempt to perform the observed behavior. Self-regulation is the process he or she will use to set goals to perform the observed behavior. If the performed behavior leads to successful results, it will encourage them to perform similar behaviors again and [validate their use of high self-efficacy].[27]

Reciprocal determinism is the theory set forth by psychologist Albert Bandura that a person's behavior both influences and is influenced by personal factors and the social environment. Bandura accepts the possibility of an individual's behavior being conditioned through the use of consequences. At the same time he asserts that a person's behavior (and personal factors, such as cognitive skills or attitudes) can impact the environment.[1] These skill sets result in an under- or overcompensated ego that, for all creative purposes, is too strong or too weak to focus on pure outcome. This is important because Bandura was able to prove the strong correlation between this with experiments

Bandura was able to show this when he created the Bandura's Box experiment. As an example, Bandura's reciprocal determinism could occur when a child is acting out in school. The child doesn't like going to school; therefore, he/she acts out in class. This results in teachers and administrators of the school disliking having the child around. When confronted by the situation, the child admits he/she hates school and other peers don't like him/her. This results in the child acting inappropriately, forcing the administrators who dislike having him/her around to create a more restrictive environment for children of this stature. Each behavioral and environmental factor coincides with the child and so forth resulting in a continuous battle on all three levels

Reciprocal determinism is the idea that behavior is controlled or determined by the individual, through cognitive processes, and by the environment, through external social stimulus events. The basis of reciprocal determinism should transform individual behavior by allowing subjective thought processes transparency when contrasted with cognitive, environmental, and external social stimulus events

Actions do not go one way or the other, as it is affected by repercussions, meaning one's behavior is complicated and can't be thought of as individual and environmental means. Behavior consists of environmental and individual parts that interlink together to function.[2] Many studies showed reciprocal [associations between people and their environments over time].[3][4]

### ۳. ریاضیدانان

#### ۳/۱. پی‌یر لاپلاس فرانسوی

میان رخدادهای اکنون و رخدادهای گذشته اتصال ژرفی وجود دارد، اتصالی که بر این اصل استوار است: چیزی نمی‌تواند بدون علتی که مقدم بر آن باشد وجود داشته باشد

ما باید حالت کنونی جهان را معلول حالت قبلی و علت حالت بعدی آن بدانیم. متفکری که تمامی نیروهای مؤثر در طبیعت را در یک لحظه معین می‌داند، و همچنین مکان لحظه‌ای تمامی اشیای جهان را می‌داند قادر خواهد بود در یک فرمول، حرکت بزرگترین اجسام تا کوچکترین اتم‌های این جهان را درک کند، مشروط بر این که تفکر وی به اندازه کافی قادر باشد تا تمامی داده‌ها را تحلیل کند؛ برای وی هیچ چیزی غیر قطعی نخواهد بود و آینده مثل گذشته پیش چشمانش خواهد بود

با داشتن اطلاعات تمام ذرات جهان؛ تمامی گذشته و آینده جهان قابل تعیین است

حالت فعلی عالم ممکن است معلول حالت قبلی و علت حالت بعدی تلقی شود

اگر حالت عالم را در لحظه آفرینش آن با تمام جزئیاتش برای یک ریاضی‌دان بی‌نهایت دانشمند کاری مشخص می‌بود، چنین موجودی می‌توانست همه سرنوشت جهان را تماماً بخواند هیچ چیز برای وی نامعین نمی‌بود و آینده و گذشته جهان در جلو چشم وی حاضر بود

#### ۳/۲. گوتفرد لایبنیتس آلمانی

مسئله جمع میان موجبیت فیزیکی و اختیار انسانی یکی از معضلات فلسفه غرب است اما این مسئله به نظر لایبنیتس به طور قطع حل شده است. وی مباحثات می‌کند که بهتر و کاملتر از هر کس رابطه آزادی و اختیار از یک سو و ضرورت مطلق، تقدیر و جبر را از سوی دیگر توضیح داده است

لایبنیتس مسئله اختیار و موجبیت را با استناد به تمایزی که میان ضرورت مطلق حقایق نا ضروری، یعنی امکانی و ضرورت منطقی گذاشته است، حل می‌کند. ضرورت منطقی یا متافیزیکی، مستلزم مطلقاً ناممکن بودن خلاف آن است، چنانکه ضد یک قضیه هندسی مستلزم تناقض است و نمیتوان آن را تعقل کرد. اما به نظر لایبنیتس، اعمال و افعال انسان از نوع «حقایق امکانی» اند. عمل انسان نه ضروری است و نه موجب، بلکه تنها تعالی‌ان دارد و ضرورتی در کار نیست، چراکه خلاف آن مستلزم تناقض نیست. «هر جهانی که با قوانین منطقی متناقض نباشد، ممکن است»

لایبنیتس مسئله اختیار برای خدا و انسان را، همانند شر در عالم و عدل الهی، با کمک ایده «جهانهای ممکن» رفع و رجوع می‌کند. در هر امر و کار، خلاف آنچه اختیار شده است، به نظر ممکن می‌آید؛ عملی با آنکه ضروری نیست، تعالی‌ان می‌باید و به نظر لایبنیتس، همین اختیار و آزادی است. دین ترتیب، ضرورتی در کار

نیست، بلکه، همواره رجحانی در انتخاب دخیل است. «هر چند که جهت این رجحان در همه موارد برای ما معلوم نباشد و هر چند که شقی که اراده بیشتر به جانب آن مایل است، هرگز انتخاب نشده نخواهد ماند»

برای احراز اختیار کافی است که جهت عقلی آن، «بدون ایجاب ضرورت، به جانبی میل کرده باشد» (همان، ص ۷۹). (منظور این است که آدمی همچنان این احساس را داشته باشد که میتواند به نحو دیگری انتخاب کند و البته این احساس نباید صرفاً یک پندار باشد. نشانه پندار و فریب نبودن وجود امکان و راههای ممکن دیگر و این امر است که تناقض منطقی در کار نیست. به همین جهت، اختیار خداوند هم مطلق نیست، زیرا که ارادهاش همواره بهترین را انتخاب و بنابراین، اصل جهت کافی را رعایت میکند. «با رعایت اصل جهت کافی است که خداوند وجود و تحقق جهانی را که ما در آنیم، اراده فرموده است و نه جهان دیگری را؛ چرا که این جهان بهترین جهانهاست»

لایبنتیس در این آثار، اختیار انسان را حد وسطی میان اراده گزافی و اختیار مطلق و جبر میانگارد و فعل خدا را بر حسب ضرورت اخلاقی و معنوی نظام یافته و امری میان ضرورت ریاضی و تحکّم میداند (لایبنتیس، ۱۳۷۵، ص ۴۲). (وی اختیار را برای انسان والاترین کمالی می‌شمارد که میتواند برای مخلوقی در تصور آورد؛ وجود شرّ نیز در این عالم، شرط لازم خیر اعلا است و این جهان بهترین جهان ممکن است.

به تبع ارسطو اختیار را اساساً ترکیبی از خودانگیختگی و عقل می‌داند

ما همچنین می‌بینیم که هر جوهری دارای خودانگیختگی کاملی است که در جواهر عاقل اختیار خواهد بود و به موجب آن هر چه برای او رخ می‌دهد نتیجه ایده‌ها یا وجود اوست

تنها فاعلی را مختار می‌داند که صرفاً به وسیله ضرورت ناشی از طبیعت خود معین شود و می‌گوید: اختیار نفس به این معناست که منشأ تمام افعال و حالات آن در خود آن است

اختیار دارای سه شرط است عقل، خود انگیختگی و امکان

عملی خودانگیخته است که منشأ آن در فاعل باشد. در درون خود مبدأ فعل داشته باشد بنابراین اختیار عبارت است از قدرت بر فعل و عدم فعل با فرض یکسان بودن شرایط خارجی زیرا عمل وابسته به تمایلات درونی فاعل است مخصوصاً وابسته به عقل اوست اختیار به معنای عمل کردن در حالت فقدان مرجح نیست یعنی وقتی تمام شرایط خارجی و داخلی یکسان باشد شخص بتواند عمل کند یا عمل نکند اختیار عبارت است از ضرورت عمل به وسیله عقل

اختیار مستلزم قدرت بر به گونه دیگر انجام دادن است

واضح است که علم پیشین الهی چیزی به تعین وقایع آینده نمی‌افزاید بلکه فقط تعین حوادث آینده معلوم خداوند است

تولد ۱۶۴۶ م - مرگ ۱۷۱۶ م

۴. فیزیکدان‌ها

۴/۱. آیزاک نیوتن انگلیسی

فیزیکی تماماً جبرگرا یا دترمینیست

به عکس فیزیک کوانتم، اگر "شرایط اولیه" و شرایط مرزی یک مسئله معلوم باشد. پاسخ آن مساله را بطور محقق میتوان داد

همه چیز نظم و قانون خود را دارد. ستارگان، منظومه ها، زمین و آسمان همه مطابق یک سری قوانین معلوم و داده عمل میکنند

آینده کاملاً قابل پیش بینی و به اعتباری محتوم است

وقتی اعلام میشود که جامعه قانون دارد، منظور از قانون آن پروسه ایست که فی الحال در حال جریان است. قانون توضیح پروسه ایست که در حال انجام و یا در حال اتفاق افتادن است

تولد ۱۶۴۲ م - مرگ ۱۷۲۷ م

۴/۲. ورنر هایزنبرگ آلمانی

اصل عدم قاطعیت هایزنبرگ قبل از هر چیز مفتوح ماندن سرنوشت آینده را نشان میدهد

تولد ۱۹۰۱ م - مرگ ۱۹۷۶ م

۴/۳. آرتور کامپتون آمریکایی

دیگر قابل توجیه نیست که قانون فیزیکی را به عنوان شاهدهی علیه آزادی انسان به کار ببریم

Compton was one of a handful of scientists and philosophers to propose a two-stage model of free will. Others include William James, Henri Poincaré, Karl Popper, Henry Margenau, and Daniel Dennett.[39] In 1931, Compton championed the idea of human freedom based on quantum indeterminacy, and invented the notion of amplification of microscopic quantum events to bring chance into the macroscopic world. In his somewhat bizarre mechanism, he imagined sticks of dynamite attached to his amplifier, anticipating the [Schrödinger's cat paradox, which was published in 1935].[40]

Reacting to criticisms that his ideas made chance the direct cause of people's actions, Compton clarified the two-stage nature of his idea in an Atlantic Monthly article in 1955. First there is a range of random [possible events, then one adds a determining factor in the act of choice].[41]

A set of known physical conditions is not adequate to specify precisely what a forthcoming event will be. These conditions, insofar as they can be known, define instead a range of possible events from among which some particular event will occur. When one exercises freedom, by his act of choice he is himself adding a factor not supplied by the physical conditions and is thus himself determining what will occur. That he does so is known only to the person himself. From the outside one can see in his act only the working of physical law. It is the inner knowledge that he is in fact doing what he intends to do that tells the actor himself that he is [free].[41]

تولد ۱۸۹۲ م - مرگ ۱۹۶۲ م

۵. فیلسوفان

عقل عملی یا به عبارتی شعور، انسان را قادر خواهد ساخت تا حق و ناحق را تمیز داده و یکی را انتخاب کند

اگر جسم (ماده) دارای رابطه علی است، به همان اندازه روح (نفس) تابع موازین اخلاقی هست از سویی با توسل به «فرض» و «انگار» می‌گوید انسان اراده آزاد دارد، و در بحثی دیگر معتقد است همه چیز تابع علیت است

انسان را موجودی دوگانه می‌دانست که دارای دو بخش روح و جسم است

جسم تابع بی‌چون و چرای قانون خلل ناپذیر علیت بوده که درک حسی آن به ضرورت خواه بر انسان تأثیر می‌گذارد و بدین لحاظ اختیاری ندارد؛ ولی بُعد دیگر یعنی روح تحت عنوان موجود عقلی به طور مستقل توانایی گزینش اخلاقی دارد و این واکنش را اراده آزاد می‌نامند

اگر انسان فقط بنده حواس خود باشد اراده‌ای از خود ندارد، ولی اگر از عقل متابعت کند آزاد و مستقل بوده و بنابراین دارای اراده و سپس اختیار است

آزادی ارزش والایی است که حق انسان می‌باشد، و اختیار ناشی از آزادی مانند: انتخاب، استقلال، قدرت، ثروت، رفاه، منزلت و ... است

تکلیف معادل «خوداجباری» بر اقسام «الزام طبیعی» و «الزام اخلاقی» تفکیک می‌گردند

الزام طبیعی این است که انسان جز عقل عملی توسط امور دیگر ملزم شود که این جبر نام می‌گیرد الزام اخلاقی که مبداء الزام و اراده و عقل عملی است، اختیار می‌باشد و چون در این رابطه الزام از ذات انسان برمی‌خیزد خوداجباری نامیده می‌شود

اختیار، جبری است که از ناحیه عقل یعنی ذات خود انسان اعمال می‌شود

مسئله جبر و اختیار یکی از سه مقوله‌ای است که عقل نظری قائل به حل آن نیست زیرا هر دو طرف مسئله به دلائل مساوی می‌توانند با یکدیگر در تعارض باقی بمانند

یکی از بزرگ‌ترین مدافعان اختیارگرایی

اعتقاد به اختیار مطلق و نامتعیین برای معنابخشی به اخلاق و مسئولیت واقعی ضروری است

نمی‌توانیم این اختیار را در قالب‌های علمی و نظری به طور کامل درک کنیم

تفاوت و تنش در بین استدلال اخلاقی یا عملی ما، که مستلزم اعتقاد به اختیاری از نوع اختیارگرایانه است، و استدلال علمی یا نظری ما، که نمی‌تواند این اختیار را تبیین نماید، وجود دارد

با بهره‌گیری از اصل علیت، اراده خردمند را گونه‌ای از علیت موجودات زنده می‌داند و به همین سان آزادی را نیز دارای آن ویژگی می‌شمارد که مستقل از نقش تعیین کننده علت‌های بیگانه عمل می‌کند. در برابر، ضرورت طبیعی، نمایانگر علیت موجودات غیر خردمند است که علت‌های بیگانه، آن‌ها را متعین می‌سازند

اکنون می‌توانیم بدون تناقض بگوییم که همه افعال موجودات خردمند، از آن لحاظ که پدیدار است تابع ضرورت طبیعی است، اما همان افعال، صرفاً به اعتبار فاعل خردمند و فوّه‌ای که در او برای عمل به مقتضای خرد ناب وجود دارد اختیاری است

چنان عمل کن که گویی دستور اراده‌ات همیشه بتواند در عین حال به عنوان اصل در قانون‌گذاری کلی، پذیرفته شود

آزادی را ویژگی اراده همه آفریدگان خردمند فرض می‌کند و می‌افزاید اخلاق برای ما ذاتهای خردمند در حکم قانون است؛ پس همین گونه باید برای همه ذات‌های خردمند دارای اعتبار باشد. از آنجا که اخلاق باید فقط از ویژگی آزادی برآید، آزادی نیز باید ویژگی برخاسته از تمامی ذات‌های خردمند باشد. در واقع، هر ذات خردمند دارای اراده، از اندیشه آزادی بهره‌مند است و با تأثیر پذیری از این اندیشه دست به عمل می‌زند؛ چراکه ذات خردمند دارنده عقل عملی است، یعنی با موضوع‌های خود رابطه علت و معلولی دارد. عقل در داوری‌های خود، از عالم خارج هدایت نمی‌شود، بلکه به خود اتکا دارد. خرد آفرینشگر اصول خویش است و از نفوذها و تأثرات خارجی آزاد است

شناخت ما از موضوع‌ها صرفاً به گونه‌ای است که آنها بر ما تأثیر می‌گذارند. ذات این موضوع‌ها و این که به خودی خود چه هستند، برای ما قلمروی ناشناخته است. بنابراین، فهم ما می‌تواند به دانش پدیدارها دست یابد و قادر به شناسایی امور فی‌نفسه نیست

در میان همه ایده‌های عقل نظری، اختیار (آزادی) تنها ایده‌ای است که به صورت پیشین به امکان آن علم داریم و این از آن روست که آزادی شرط قانون اخلاق است و این قانون معلوم ماست. اما، ایده‌های خدا و جاودانگی نفس، شرایط قانون اخلاق نیستند

اصل‌های عملی قضیه‌هایی هستند که بنیاد کلی تعیین اراده‌اند. این قضیه‌ها، دربرگیرنده چندین قاعده عملی‌اند

خود آیینی اراده (خود مختاری)، اصل یگانه همه قوانین اخلاقی و همه تکالیف منطبق با آنهاست. از سوی دیگر، دگرآیینی انتخاب نه فقط نمی‌تواند بنیاد هیچ تکلیفی قرار بگیرد، بلکه برعکس، ضد اصل تکلیف و ضد اخلاقی بودن اراده است. در حقیقت اصل یگانه اخلاق همانا استقلال از هر گونه ماده قانون (یعنی استقلال از موضوع مورد تمایل) و در عین حال، همانا متعین شدن انتخاب از طریق صرف صورت تقنینی کلی است که دستور انتخاب باید قابلیت آن را داشته باشد. اما، این استقلال همان آزادی به معنای سلبی کلمه، و این قانون‌گذاری ذاتی عقل محض و بنابراین عقل عملی، آزادی به معنای ایجابی کلمه است. بنابراین قانون اخلاق گویای چیزی جز خودآیینی عقل عملی محض، یعنی آزادی، نیست. و این خود شرط صوری همه دستورهاست

انسان خردمند (بالغ) می‌تواند در مسائل اخلاقی بر خود حاکم و تابع شخصیت ذاتی خود باشد

در کتاب مابعدالطبیعه اخلاق، آزادی انسان را حقی فطری و همزاد او و به عنوان حقی بشری به رسمیت می‌شناسد

هر انسانی مختار است نیکبختی خود را از راهی که مناسب تشخیص می‌دهد جستجو کند، مادامی که حق آزادی دیگران را که در جستجوی نیکبختی خویشند، خدشه دار نسازد. به عبارت دیگر، انسان اجازه ندارد آن قانون عمومی را که آزادی تک افراد تنها در چارچوب آن می‌تواند پابرجا باشد، نقض کند



## ۵/۲. آگوست کنت فرانسوی

منکر فلسفه عقلی و نظری

بنیانگذار علم جامعه شناسی

بنیانگذار مکتب فلسفی اثبات گرایی

این عبارات در اندیشه مارکس و کنت وجود دارد؛ هر دو جریان می‌گویند جهت تحول و دگرگونی تاریخ بشر صرفاً تابع قوانین جبر مادی است و انسان در آن قوانین هیچ‌کاره است؛ یعنی یک گذار و تحول قطعی به سمت آرمان‌های مادی اتفاق می‌افتد که انسان در آن هیچ‌کاره است. این حرف را هم کنت، هم مارکس و هم تئوریسین‌های جریان راست سرمایه‌داری غرب با شعار تفکر علمی می‌گفتند

آنها می‌گویند حداکثر کار انسان این است که سرعت این تحولات را کم یا زیاد کند. اگر آگاهی داشته و توسعه یافته باشند حرکت جبری سریع‌تر و اگر نباشند کندتر پیش می‌رود و انسان در اصل قضیه هیچ‌کاره است. آنها دقیقاً انسان را یک موجود مجبور و مادی در هر دو اندیشه تعریف کردند

این حرف را مارکس زده که تاریخ بشری تمدنی قهری است. مارکس پنج مرحله را بر می‌شمارد که به صورت قهری و قطعی طی خواهد شد و کنت نیز سه مرحله را بر می‌شمارد که به صورت قطعی و قهری طی شده و خواهد شد

در جناح راست، آگوست کنت، سه مرحله جبری و مادی و مارکس و چپ‌ها، پنج مرحله جبری و مادی را برای حرکت و تاریخ بشر صورت‌بندی و حرکت بشر را این گونه صورت‌بندی و تئوریزه کردند

آگوست کنت انسان را یک گله حیوانی دسته جمعی می‌داند

انسان موجودی مادی تعریف شده و جامعه یک گله حیوانی است که این گله به روش عقلانی سامان‌دهی شده است، مثل اسب تربیت شده در سیرک

انسان قابل شرطی شدن و تربیت جمعی است. اسب و میمون را که از بیرون نگاه می‌کنید فکر می‌کنید عاقل هستند اما این اشکال به آنها تحمیل شده است. انسان هم در تفکر چپ و راست چنین موجودی است

کنت بر این باور بود که جوامع انسانی از سه مرحله الهی، فلسفی، و علمی عبور کرده‌اند (بعضاً مرحله اساطیری را نیز می‌افزایند). در جوامع اساطیری، کاهنان رهبران جامعه به شمار می‌روند، در جوامع الهی که تبلور تاریخی آن قرون وسطی است، پیامبران، و در عصر رنسانس و پس از آن فیلسوفان. اما در دوره کنونی (عصر علمی) دانشمندان و جامعه‌شناسان رهبران جامعه خواهند بود. البته ممکن است در هر جامعه‌ای بازمانده‌های فکری اعصار گذشته رسوب کرده باشد



### ۵/۳. دیوید هیوم اسکاتلندی

تا زمانی که امکان دارد یک فرد به طور آزادانه به دسته‌ای از تمایلات و عقاید نرسد، تنها تعبیر معنادار از آزادی مربوط می‌شود به توانایی یک فرد در ترجمه تمایلات و باورها به اعمال اختیاری

تنها معنای صحیح اختیار همانا اختیار عمل و عدم عمل است بر حسب تعلق اراده؛ یعنی اگر اراده کردیم ساکن باشیم می‌توانیم و اگر خواستیم حرکت کنیم نیز قادر به آن خواهیم بود

تولد ۱۷۱۱ م - مرگ ۱۷۷۶ م

### ۵/۴. فردریش نیچه آلمانی

دست برداشتن از توهم اختیار عملاً منجر به رویکردی مثبت‌تر، سالم‌تر و صادقانه‌تر به زندگی می‌شود

تولد ۱۸۴۴ م - مرگ ۱۹۰۰ م

### ۵/۵. گئورگ هگل آلمانی

اصل علیت (نظام علت و معلول) نمی‌تواند تفسیر درستی از جهان هستی ارائه کند

آزادی، مفهوم محوری تاریخ بشر است

چگونه انسان می‌تواند در جهانی که توسط قوانین ضروری اداره می‌گردد، آزاد باشد؟

جهان را همچون روح و فرآیندهای آن را همچون پیامدهای قوانین منطق می‌نگرد؛ قوانینی که اگرچه متعلق به حیطه منطق صوری نیستند، با این وجود، ضروری اند

علوم طبیعی، قوانین علمی را در توصیف علی پدیدارها ارائه می‌کنند. حال اگر این قوانین عام باشند، رفتارهای انسانی را نیز شامل می‌شوند، یعنی این رفتارها نیز تحت این قاعده در می‌آیند که هر معلولی بالضروره از علت خویش ناشی می‌گردد و چنین قاعده‌ای مستلزم نفی آزادی است

عوامل اصلی تاریخ، افراد نیستند بلکه روح این یا آن ملت است. روح یک ملت است که قوانین و رسوم آنها را می‌سازد و فرد در این جریان، ناتوان است

فرد آن گونه که باید، هستی مند نیست

افراد در صورت جوهری عمومی جهان، محو می‌شوند

افراد توان جلوگیری از آنچه باید ضرورتاً رخ دهد را ندارند

اعمال انسان هم باید در قالب توصیف مکانیکی و هم با نظر به غایات توضیح داده شوند

اراده را به معنای «روح عملی به نحو کلی» می‌بیند

درست نیست که اندیشه را قوه‌ای بخصوص لحاظ کنیم و آن را از اراده متمایز بدانیم

اراده تا بدان جا که در آن وحدت صورت و محتوا برقرار باشد آزاد است

هگل اراده را امری آزاد می داند. این مطلب در «فلسفه حق» آمده است

هگل اراده ای را که فی نفسه آزاد است، اراده بی واسطه یا طبیعی می خواند. چنین اراده ای، گونه ای خاص از فعالیت عقلانی و در درجه ای بسیار پایین است. مطابق رأی هگل، این همان چیزی است که مردم در نظر دارند وقتی می گویند، آزادی انجام کار است آن طور که می خواهیم و این همان اختیار است. انسان آزاد بدین معنا کسی است که به میل خود و بر اساس انگیزه هایش عمل می کند. چنین فردی البته از حیوانات متمایز است، از آن جهت که از انگیزه های خود بالاتر می ایستد و آنها را به نحو دلخواه تعیین می بخشد، یا چیزی را بر چیز دیگر ترجیح می دهد

چنین انسانی نمی تواند مطابق با هیچ اصل کلی ای عمل نماید. مثلاً نمی تواند بگوید: «من چنین خواهم کرد زیرا مرا خوشحال می کند». این چنین اراده کردنی، متفاوت و متعالی است. به نظر هگل، اراده به معنای دلخواهی عمل کردن، معنای حقیقی آن نیست و فیلسوفانی که چنین معنایی از اراده را در نظر داشته اند، به خطا رفته اند. به عقیده او، جبرگرایان محقند در این که محتوای چنین اراده ای - انگیزه های گوناگون - از بیرون می آید و چنین محتوایی، متعلق به فعالیت خود مختار نیست

در آزادی اصیل، یک واسطه وجود دارد که برانگیزه ها تأثیر می گذارد و آنها را همراه با پیامدهایشان مورد سنجش قرار می دهد و آن «خرسندی» است. هگل در آغاز به صراحت نمی گوید که منظورش خرسندی چه کسی است، خرسندی فرد یا خرسندی عمومی، اما بعدها در فلسفه حق به طور موکد به خرسندی عمومی توجه دارد. این مطالب یادآور آن دیده معروف هگلی است که حقیقت، همان کل است. آنچه ناقص است نمی تواند حقیقت باشد. مراتبی از نقصان البته در هر نگرشی ممکن است وجود داشته باشد و بنابر این می توان گفت و آن نظریه، کمتر یا بیشتر به حقیقت نزدیک است. به ازای هر نگرش ناقصی، نگاه متفاوتی هست که فرا روی از آن به شمار می رود. این دومی، آنچه را که در نگرش اول، محکم و استوار است، حفظ کرده و موارد غیرقابل اطمینان را حذف می نماید. در واقع، حقیقت نگرش اول، در فراروی آن قرار دارد

هگل برخلاف کانت، آزادی را امری تاریخی می داند. از نظر هگل، آزادی درسیر تدریجی تاریخ امکان پذیر است. وی تلاش می کند، مراحل خارجیت یابی و تحقق آزادی در تاریخ را نشان دهد. به باور وی آزادی کانتی، آزادی انتزاعی، صوری و میان تهی است، که بر ایده آلیسم انتزاعی، ذهنی و فرد باوری مدرن استوار است

تاریخ جهانی، پیشرفت آگاهی (انسان) از آزادی است، پیشرفتی که باید ضرورت آن را بشناسیم. من به طور کلی در گزارش مراتب گوناگون آگاهی (انسان) از آزادی گفتم که شرقیان تنها می دانستند که یک تن آزاد است، و سپس یونانیان و رومیان پی بردند که برخی از آدمیزادگان آزادند، و سرانجام ما می دانیم که همه انسانها آزادند و انسان به حکم طبیعت خود آزاد است [۳].... روح، آزاد است. غایت روح جهانی در تاریخ جهانی، تحقق بخشیدن به ذاتش و دست یافتن به موهبت آزادی است. کوشش آن در این است که خود را بشناسد و بازشناسد، ولی این کوشش را نه یکباره بلکه اندک اندک و مرحله به مرحله انجام می دهد

واقعیت آن چیزی نیست که موجود است آن چیزی نیست که وجود دارد و هست. واقعیت چیزی است که ضرورت دارد

ضرورت خود تابع تاریخ است. و ضرورت ها ازلی و ابدی نیستند. در نتیجه ضرورت ها تغییر میکنند و عوض میشوند

تولد ۱۷۷۰ م - مرگ ۱۸۳۱ م

#### ۵/۶. برتراند راسل انگلیسی

Bertrand Russell's views on determinism and moral responsibility (from his Elements of Ethics) are worth quoting at length. "The grounds in favor of determinism appear to me overwhelming, and I shall content myself with a brief indication of these grounds," he writes. "The question I am concerned with is not the free will question itself, but the question how, if at all, morals are affected by assuming determinism." He goes on

Among physically possible actions, only those which we actually think of are to be regarded as possible. When several alternative actions present themselves, it is certain that we can both do which we choose, and choose which we will. In this sense all the alternatives are possible. What determinism maintains is that our will to choose this or that alternative is the effect of antecedents; but this does not prevent our will from being itself a cause of other effects. And the sense in which different decisions are possible seems sufficient to distinguish some actions as right and some as wrong, some as moral and some as immoral

It would seem, therefore, that the objections to determinism are mainly attributable to misunderstanding of its purport. Hence, finally it is not determinism but free will that has subversive consequences. There is therefore no reason to regret that the grounds in favor of determinism are overwhelmingly strong

تولد ۱۸۷۲ م - مرگ ۱۹۷۰ م

#### ۵/۷. جان استوارت میل انگلیسی

Mill is a determinist and assumes that human actions follow necessarily from antecedent conditions and psychological laws. This apparently commits him to the claim that humans are not free; for if their actions occurred necessarily and inevitably, then they could not act otherwise. With perfect knowledge of antecedent conditions and psychological laws, we could predict human behavior with perfect accuracy

But Mill is convinced that humans are free in a relevant sense. In modern terminology, this makes him a compatibilist, someone who believes in the reconcilability of determinism and free will. Part of his solution to the problem of compatibility is based on the discovery of a "misleading association", which accompanies the word "necessity". We have to differentiate between the following two statements: On the one hand, that actions occur necessarily; on the other hand, that they are predetermined and agents have no influence on them. Corresponding to this is the differentiation of the doctrine of necessity (determinism) and the doctrine of fatalism. Fatalism is indeed not compatible with human freedom, says Mill, but determinism is

He grounds his thesis that determinism is reconcilable with a sense of human freedom, first, (i) with a repudiation of common misunderstandings regarding the content of determinism and, second, (ii) with a presentation of what he takes to be the appropriate concept of human freedom

i) With regard to human action, the "doctrine of necessity" claims that actions are determined by the external circumstances and the effective motives of the person at a given point in time. Causal necessity means that events are accompanied not only factually without exception by certain effects, but would also be under counter-factual circumstances. Given the preconditions and laws, it is necessary that a person acts in a certain way, and a well-informed observer would have predicted precisely this. As things were, this had to happen

Fatalism advocates a completely different thesis. It claims that all essential events in life are fixed, regardless of antecedent conditions or psychological laws. Nothing could change their occurrence. If someone's fate is to die on a particular day, there is no way of changing it. One finds this kind of fatalism in Sophocles "Oedipus". Oedipus is destined to kill his father and marry his mother and his desperate attempts to avoid his foretold fate are in vain. The determinists of his day, Mill suggests, were "more or less obscurely" also

fatalists – and he thought that this explains the predominance of the belief that human will can be free only if determinism is false.

ii) Mill now turns to the question of whether determinism – correctly understood – is indeed incompatible with the doctrine of free will. His central idea is, firstly, that determinism in no way excludes the possibility that a person can influence his or her character; and secondly, that the ability to have influence on one's own character is what we mean by free will.

Actions are determined by one's character and the prevailing external circumstances. The (۱) character of a person is constituted by his or her motives, habits, convictions and so forth. All these are governed by psychological laws. A person's character is not given at birth. It is being formed through education; the goals that we pursue, the motives and convictions that we have depend to a large degree on our socialization. But if it is possible to form someone's character by means of education, then it is also possible to form one's own character through self-education: "We are exactly as capable of making our own character, if we will, as others are of making it for us".

تولد ۱۸۰۶ م – مرگ ۱۸۷۳ م

#### ۵/۸. مارتین هایدگر آلمانی

از نمایندگان برجسته‌ی اختیارگرایی کانتی در دوره‌ی معاصر

دازاین عین اگزیستانس و از خود بیرون‌شدن (استعلا) و این دومی خود، عین آزادی است؛ زیرا خود دازاین است که خود را در استعلا‌ی ذاتی‌اش مقید به وجود می‌سازد و این یعنی نوعی خودالزامی (الزام آزادانه) به آنچه که هست

تولد ۱۸۸۹ م – مرگ ۱۹۷۶ م

#### ۵/۹. توماس هابز انگلیسی

اصطلاح «آزادی اراده» تنها بر «آزادی انسان» و نه نامعلل بودن اراده دلالت می‌کند  
اراده آزاد نیافتن مانع در راه آنچه به آن میل داریم است

تولد ۱۵۸۸ م – مرگ ۱۶۷۹ م

#### ۵/۱۰. رنه دکارت فرانسوی

اراده فقط عبارت است از قدرت ما بر فعل یا ترک (یعنی اثبات یا نفی، دنبال کردن یا خودداری). ...  
طوری عمل کنیم که احساس نکنیم نیرویی خارجی ما را به آن مجبور ساخته است

نه فقط پدیده‌های فیزیکی، بلکه همچنین پدیده‌های بیولوژیکی را به عنوان پدیده‌های قلمداد می‌کند که از تعیین مندی مکانیکی – علی برخوردارند

تنها برای روح و شعور لیاقت دست زدن به عمل واقعی قائل می‌شود

فیزیک دکارت اصولاً دترمینیستی متافیزیک او اما ایندترمینیستی (دترمینیسم ستیز) بود

اولین تلاش آگاهانه برای توضیح علمی رابطه جبر و اختیار از دکارت (۱) آغاز میشود

تلاش میکند تا در حوزه علوم، پایه های رابطه قانون (ضرورت یا جبر) با آزادی (اختیار) را بر یک

مبنای علمی مدرن مورد بحث قرار دهد

قوانین طبیعت قابل فهم و قابل تبیین هستند. انسان میتواند قوانین طبیعت و فیزیک را کشف کند و

بفهمد. بشروقتی این قوانین را فهمید میتواند از آن استفاده کند و خود را صاحب پروسه ها و طبیعت کند و آنها را به

خدمت خود بگیرد

تولد ۱۵۹۶ م - مرگ ۱۶۵۰ م

#### ۵/۱۱. جرج بارکلی ایرلندی

George Berkeley believes as well that humans don't have free will. He believes in Determinism, that everyone's choices are controlled by God telephatically George Berkeley's Cognitive Theory. George Berkeley believes that sensory perceptions brings up certain ideas and perceptions depending on which sensory organ is used. Also each sense is separate and distinct from each other and are innate. As well our experience is postulated through our experience. As well the only access to reality that we have is through our ideas

تولد ۱۶۸۵ م - مرگ ۱۷۵۳ م

#### ۵/۱۲. جان لاک انگلیسی

آزادی، قدرتی است که انسان برای عمل کردن یا احتراز از عملی خاص داراست

این پرسش درست نیست که آیا اراده آزاد است بلکه آیا یک انسان آزاد است

انسان از دیدگاه لاک، موجودی است که حتی نسبت به نفس خود، قدرت مطلق یا قدرت آزاد نامحدود

ندارد

هیچ انسانی ماهیتاً و به طور فطری محکوم و متبوع قدرت سیاسی انسانی دیگر و یا گروه دیگری

نیست

انسان در وضع طبیعی از آزادی برخوردار است و می تواند هر کاری را برای زندگی و سعادت خود

لازم می داند، بدون اجازه گرفتن از کسی یا مقامی آزادانه انجام دهد به این شرط که از حدود قانون طبیعت تجاوز نکند

همه انسان ها ماهیتاً آزاد، برابر و مستقل هستند

انسان عملاً دارای دو گونه آزادی است؛ آزادی طبیعی و آزادی مدنی

تولد ۱۶۳۲ م - مرگ ۱۷۰۴ م

### ۵/۱۳. یوهان فیشته آلمانی

در ایام جوانی به نظریه ی جبر باوری گرایش یافت اما " جبر باوری هم با طبع پر جوش و خروش فیشته هم با دلبستگی های شدید وی به مسائل اخلاقی هم ساز نبود و بزودی جای خود را به پافشاری بر آزادی اخلاقی داد

تولد ۱۷۶۲ م - مرگ ۱۸۱۴ م

### ۵/۱۴. جرمی بنتام انگلیسی

The Utilitarian philosopher Jeremy Bentham lived from 1748 to 1832 and he is famous for his belief in the greatest happiness principle, which upholds that we should maximise pleasure and minimize pain. Therefore, the greatest happiness of the greatest number should be our first priority. This theory had its critics, since it did not accommodate the rights of the individual

His philosophy also follows a deterministic path. In his book History of Western Philosophy, :Bertrand Russell says

He bases his whole philosophy on two principles, the 'association principle' and 'the greatest "happiness principle," says Russell

The association principle, which is less well-known, is the theory that leads Bentham to determinism. "He recognizes association of ideas and language, and also association of ideas and ideas. By means of this principle, he aims at a deterministic account of mental occurrences. In essence, the doctrine is the same as the more modern theory of the 'conditioned reflex"

تولد ۱۷۴۸ م - مرگ ۱۸۳۲ م

### ۵/۱۵. چارلز پرس آمریکایی

Peirce's idea of Tychism was inspired by the writings of Charles Renouvier and Alfred Fouillée, who were proponents of irreducible chance and indeterminism decades before quantum mechanics

But Renouvier and Fouillée were neo-Kantians who saw indeterminism and determinism as antinomies needing to be reconciled. Both speculated about free will somehow based on indeterminism. Peirce also would follow a sort of neo-Hegelian Aufhebung, reconciling the two moments, tychastic and anancastic, with his agapastic evolutionary love which he also called continuity or synechism. What he did say in was somewhat obscure and equivocal. He talks vaguely about two sides to the free-will question that he does not resolve

[The question of free-will and fate in its simplest form, stripped of verbiage, is something like ]

this: I have done something of which I am ashamed; could I, by an effort of the will, have resisted the temptation, and done otherwise?... it is perfectly true to say that, if I had willed to do otherwise than I did, I should have done otherwise. On the other hand, arranging the facts so as to exhibit another important consideration, it is equally true that, when a temptation has once been allowed to work, it will, if it has a certain force, produce its effect, let me struggle how I may

In his "Doctrine of Necessity Examined," Peirce attacks the determinism of Democritus, and says that "Epicurus, in revising the atomic doctrine and repairing its defenses, found himself obliged to suppose that atoms swerve from their courses by spontaneous chance." Peirce notes that Aristotle and Epicurus both admitted free will, but does not give us a cogent explanation for their beliefs

He (correctly) reads Aristotle as espousing absolute chance and offering a tertium quid beyond chance and necessity. Aristotle, he says, holds that events come to pass in three ways, namely

by external compulsion, or the action of efficient causes, (2) by virtue of an inward nature, (1) or the influence of final causes, and (3) irregularly without definite cause, but just by absolute chance; and this doctrine is of the inmost essence of Aristotelianism. It affords, at any rate, a valuable enumeration of the possible ways in which anything can be supposed to have come about

Peirce used the theory of errors in his thirty years of scientific work for the U.S. Coast Survey, and his father had developed an important criterion for rejecting observational data when it was too far from the standard deviation of errors. For Peirce, necessity and determinism were merely assumptions. That there is nothing necessary and logically true of the universe, Peirce learned from discussions of the work of Alexander Bain in the famous "Metaphysical Club" of the 1860's, although the ultimate source for the limits on logic was no doubt David Hume's skepticism

تولد ۱۸۳۹ م - مرگ ۱۹۱۴ م

۵/۱۶. ویلیام جیمز آمریکایی

جبرانگاری را به دو طیف افراطی یا متصلب و اعتدالی یا میانه‌رو تقسیم کرد

William James simply asserted that his will was free. As his first act of freedom, he said, he chose to believe his will was free. He was encouraged to do this by reading Charles Renouvier. In his diary entry of April 30, 1870, he wrote

I think that yesterday was a crisis in my life. I finished the first part of Renouvier's second Essais "and see no reason why his definition of free will — 'the sustaining of a thought because I choose to when I might have other thoughts' — need be the definition of an illusion. At any rate, I will assume for the present — until next year — that it is no illusion. My first act of free will shall be to believe in free will

James later coined the terms "hard determinism" and "soft determinism" in his essay on "The Dilemma of Determinism," delivered as an address to Harvard Divinity School students in Divinity Hall, on March 13, 1884 at 7:30pm, and published in the Unitarian Review for September 1884

Old-fashioned determinism was what we may call hard determinism. It did not shrink from such words as fatality, bondage of the will, necessitation, and the like. Nowadays, we have a soft determinism which abhors harsh words, and, repudiating fatality, necessity, and even predetermination, says that its real name is freedom; for freedom is only necessity understood, and bondage to the highest is identical with true freedom

James described chance as neither of these, but "indeterminism." He said

The stronghold of the determinist argument is the antipathy to the idea of chance. As soon as "we begin to talk indeterminism to our friends, we find a number of them shaking their heads. This notion of alternative possibility, they say, this admission that any one of several things may come to pass is, after all, only a roundabout name for chance; and chance is something the notion of which no sane mind can for an instant tolerate in the world. What is it, they ask, but barefaced crazy unreason, the negation of intelligibility and law? And if the slightest particle of it exists anywhere, what is to prevent the whole fabric from falling together, the stars from going out, and chaos from recommencing her topsy-turvy reign

James was the first thinker to enunciate clearly a two-stage decision process, with chance in a present time of random alternatives, leading to a choice which grants consent to one possibility and transforms (an equivocal ambiguous future into an unalterable and simple past. (ibid., p.158

There is a temporal sequence of undetermined alternative possibilities followed by adequately determined choices.

What is meant by saying that my choice of which way to walk home after the lecture is "ambiguous and matter of chance?...It means that both Divinity Avenue and Oxford Street are called but only one, and that one either one, shall be chosen

James was considering a case where his two choices were essentially equivalent, the so-called "liberty of indifference" (the scholastic liberum arbitrium indifferentiae). He also imagined his actions repeated in exactly the same circumstances, which is regarded today as one of the great challenges to libertarian free will

Imagine that I first walk through Divinity Avenue, and then imagine that the powers governing the universe annihilate ten minutes of time with all that it contained, and set me back at the door of this hall just as I was before the choice was made. Imagine then that, everything else being the same, I now make a different choice and traverse Oxford Street. You, as passive spectators, look on and see the two alternative universes,--one of them with me walking through Divinity Avenue in it, the other with the same me walking through Oxford Street. Now, if you are determinists you believe one of these universes to have been from eternity impossible: you believe it to have been impossible because of the intrinsic irrationality or accidentality somewhere involved in it. But looking outwardly at these universes, can you say which is the impossible and accidental one, and which the rational and necessary one? I doubt if the most ironclad determinist among you could have the slightest glimmer of light on this point. In other words, either universe after the fact and once (there would, to our means of observation and understanding, appear just as rational as the other. (ibid., p.155

تولد ۱۸۴۲ م - مرگ ۱۹۱۰ م

#### ۵/۱۷. باروخ اسپینوزا هلندی

فاعل مختار دانستن انسان از جهت غفلت یا جهل است به این که اراده به صورت کلی وجود ندارد

هر قصدی علتی دارد که با وجود آن علت، آن قصد حتماً پیش می آید

تصمیم های ما بوسیله تصمیم های پیشین و رخدادهای فیزیکی و امثال آن تعیین میشود و نمیتوان این تصمیم گیری ها را بطرزی خودانگیخته ک یکباره از نیستی برمیخیزند لحاظ کنیم؛ حتی اگر خودمان چنین احساس کنیم

تولد ۱۶۳۲ م - مرگ ۱۶۷۷ م

#### ۵/۱۸. ژان پل سارتر فرانسوی

جبر علمی وجود ندارد، بشر آزاد است

سارتر با حذف واجب الوجود و پدیدارشناسی خود از وجود موجودات و انسان، وجود هرگونه جبر و ضرورتی که آزادی انسان را محدود کند، را نفی می کند

اگر بشود گفت انسان مجبور یا محکوم است؛ محکومیت انسان جز به آزادی نیست. انسان موجودی است که به خود وانهاده شده است تا آزادانه از خود هر چه می خواهد بسازد

پذیرش جبر به دلیل فرار از سهمگینی مسئولیت وانهادگی انسان است. انسان به خودش وانهاده شده تا آزادانه چپستی خود را شکل دهد



انکار وجود خداوند، پیش فرض سترگ فلسفه‌ی ژان پل سارتر است؛ تا جایی که فلسفه‌ی سارتر را می‌توان نتیجه‌ی یک وضعیت الحادی رادیکال دانست

هر گونه دترمینیسم تئولوژیک را نفی می‌کند

اگر خدا وجود نداشته باشد همه چیز مجاز است و انسان راجع به تمام کنش‌های خود مختار است

ورای جهان انسانی و در قلمرو موجودات فی‌نفسه هیچ واکنشی نسبت به رفتار و عمل انسانی وجود ندارد. نه تنها اراده یا علم خدا انسان را دچار جبر و ضرورت نمی‌کند، بلکه اشیاء فی‌نفسه نیز نسبت به کنش‌های انسانی بی‌تفاوت هستند و هیچ‌گونه تاثیری بر رفتار انسانی ندارند

اختیار و آزادی برای بشر، نزد سارتر، واقعیتی انتولوژیک است. به عبارت دیگر اختیار و آزادی مقوم بلکه عین هستی بشر است. آزادی انسان تعبیر دیگری از تقدم وجود انسان بر ماهیت اوست

هنگامی که ما می‌گوییم بشر در انتخاب خود آزاد است، منظور این است که هر یک از ما، با آزادی، وجود خود را انتخاب می‌کند

آزادی و اختیار برای بشر امری گریز ناپذیر است

من نمی‌توانم محکوم باشم، مگر اینکه آزادی یک محرومیت یا ضرر باشد

هیچ گونه جبری بر انسان برای عمل کردن وجود ندارد

بسیار راحت‌تر می‌بود اگر تعیین شده و مجبور بودیم زیرا در آن صورت اگر نادرست و یا احمقانه عمل می‌کردیم همواره قادر بودیم از عوامل بیرونی و تعیین کننده کنش‌هایمان سپر بلا یا عذر و بهانه‌ای بسازیم. زیرا ما دوست داریم برای کارهایمان عذر و بهانه‌ای پیدا کنیم؛ وقتی حریصانه یا شهوت پرستانه عمل می‌کنیم می‌گوییم: طبیعت انسانی چنین است یا نتوانستم جلوی خود را بگیرم، من همینم که هستم. پذیرش این که آزادی امری گریز ناپذیر، تام و تمام است، تمام این عذر و بهانه را از میان بر می‌دارد. هیچ طبیعت انسانی یا فردی باعث نمی‌شود که من حریصانه عمل می‌کنم، اگر چنین کنم از آن روست که انتخاب کرده‌ام، بنابراین تمام مسئولیت آن با من است

آگاهی منفی توانایی دیدن چیزها آنگونه که نیستند و یا تخیل اوضاعی است که با اوضاع فعلی حاکم بر عالم متفاوت است. از طریق دیدن اشیاء آنگونه که نیستند، یا همان تخیل است که امکان و توانایی طرح افکنی برای تغییر آنچه هست یعنی اختیار پدید می‌آید. بدین ترتیب با اتحاد آگاهی با آگاهی منفی یا همان تخیل، ما در نسبت با عالم که همواره از طریق آگاهی انجام می‌شود مختار نیز هستیم. به عبارت دیگر ما اوصاف و حتی مقولات بنیادینی را که جهانمان را بر اساس آن طبقه‌بندی می‌کنیم آزادانه و از روی اختیار انتخاب می‌کنیم. در واقع، تصور اینکه چیزها چگونه نیستند مقدمه‌ای برای طبقه‌بندی آنها، مطلوب یا منفور دانستن آنها و در نتیجه تلاش برای دگرگون کردن آنهاست

نسبت بنیادینی که از طریق آگاهی منفی سر برمی‌آورد را در اصطلاح طرح افکنی می‌نامند

طرح افکنی شامل ادراک عالم، شناخت عالم، احساس چیزهای پیرامون عالم، طرح انداختن برای تغییر آن و مداخله در روند عالم یا کنش را شامل می‌شو

بشر پیش از هر چیز «طرحی» است که در درون‌گرایی خود می‌زید و بدین گونه وجود او از خزه و تفاله و کلمه متمایز می‌شود

تولد ۱۹۰۵ م - مرگ ۱۹۸۰ م

#### ۵/۱۹. دنیل دنت آمریکایی

بنا بر فیزیکیسم همه افعال و افکار ما انسان‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه یا فیزیکی یا مبتنی بر امر فیزیکی یعنی در نهایت محصول مغز هستند

اراده آزاد ما انسان‌ها به عنوان یکی از مصادیق افعال و افکار ما محصول مغز ما است  
هر آن چه محصول مغز ما است مصداقی از آن چیزی است که به نوعی تحت اراده و اختیار آزاد ما است

بنابراین افعال و افکار ما محصول اراده آزاد ما هستند

رخدادهای مغزی ما یا همان فیزیولوژی اعصاب ما کاملاً تحت روابط علت و معلولی است پس افعال ارادی انسان تحت روابط جبری علی و معلولی هستند

پس اراده آزاد ما تحت روابط جبری علی است، پس اراده آزاد با علت یعنی جبر علی سازگار است  
اگر جبر علی بر عالم حاکم باشد تمامی تلاش‌ها و میل‌های بشر بر مبنای اراده آزاد وی توهمی بیش نخواهد بود

در تفسیری خاص از عالم و همچنین نظریه اتمی چنین فرض

تولد ۱۹۴۲ م - مرگ ... م

#### ۵/۲۰. بارون د هوبلخ آلمانی

دیو لاپلاس ماهیتا مبتنی است بر دترمینیسم مکانیکی، که بنا بر آن، طبیعت زنجیر واحد ناگسستنی از حلقه‌های علت و معلولی است که بطور ضرور در پیوند با یکدیگر قرار دارند

علت جنگ را در تندی (اسیدی بودن) زیاده از حد صفرا در کیسه صفرای افراد متعصب و جوشش خون در قلب سردارها می‌دانست

تولد ۱۷۲۳ م - مرگ ۱۷۸۹ م

#### ۵/۲۱. تد هاندریچ انگلیسی

جبرگرا

با اینکه باید خوش‌اقبالی خود (نه خود) را مسئول واقعی فضایل و افعال از قبیل صداقت، سخت‌کوشی و... بدانیم، اما اکثر امیدهای ما برای زندگی به قوت خود باقی خواهد ماند: تمایل به هنرپیشه یا نویسنده‌ای موفق شدن، شروع یک کسب‌وکار، عاشق شدن، فرزندان داشتن، مورد تحسین دیگران واقع شدن. تنها لازمه‌ی این امیدهای معمول

زندگی این است که اگر تلاش‌های ارادی درخوری را انجام دهیم، خوش‌شانس هستیم که چیزی جلوی ما را در تحقق‌بخشیدن به اهداف ارزشمندمان نگرفته. حتی اگر رفتار ما متعین باشد نمی‌توانیم از پیش بدانیم که مقدرشده امور چگونه از آب درآیند. پس بایستی به تلاش برای تحقق‌بخشیدن به رؤیاها و امیدهای زندگی‌مان به همان نحوی ادامه دهیم که اگر معتقد بودیم آزاد و مختار به معنای واقعی آن هستیم، ادامه می‌دادیم؛ هر چند که در واقع آزاد نیستیم

In A Theory of Determinism: The Mind, Neuroscience and Life-Hopes and in the precis-book *How Free Are You?*, Honderich expounds a theory of causation as well as other lawlike connections. This he uses to formulate three hypotheses of a deterministic philosophy of mind. They are argued to be true, mainly on the basis of neuroscience. The clarity of determinism is contrasted with the obscurity of the doctrines of free will or origination.

The centuries-dominant philosophical traditions of determinism and freedom, Compatibilism and Incompatibilism, are examined. According to the first, determinism is consistent with our freedom and moral responsibility; according to the second, it is inconsistent with them. Honderich considers Compatibilism's argument that our freedom consists in voluntariness, doing what we desire and not being coerced; hence its conclusion that determinism and freedom can go together. He also examines Incompatibilism's argument that our freedom consists in origination or free will, our choosing without our choosing's being caused; hence the conclusion that determinism and freedom are inconsistent.

Honderich argues that both views are mistaken, since freedom as voluntariness and freedom as origination are each as fundamental to our lives. The real problem of the consequences of determinism is not choosing between the two traditional doctrines, but a more practical one: trying to give up what must be given up, since we do not have the power of origination. Honderich's rejection of both traditions has been taken up by other philosophers, many of whom find his criticisms decisive.

Honderich's Union Theory of mind and brain is defended in A Theory of Determinism. The Union Theory takes it as possible that conscious events like our choices and decisions are in a way subjective but are nevertheless physical rather than near-physical events. They stand in a kind of lawlike connection with neural events, sometimes called the supervenience of mental events on neural events. These psychoneural pairs, as Honderich calls them, are just effects of certain causal sequences, and are causes of our actions. This sort of physicalism, a predecessor to the notion of supervenience, has since been succeeded in Honderich's writings by the near-physicalism of Radical Externalism. Radical Externalism holds that perceptual consciousness does not have a nomic sufficient condition in a head but only a necessary one. Honderich argues that reflective and affective consciousness are different again. He also argues that this is consistent with contemporary neuroscience, rescues us from the argument from illusion or brain in a vat, and also from the dubious conclusions of sense-data theory and phenomenalism.

تولد ۱۹۳۳ م - مرگ ... م

۵/۲۲. آیزا برلین انگلیسی

آزادی عبارت است از فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان؛ این همان معنای شایع و شاید شایع‌ترین معنایی است که کلمه آزادی به آن مفهوم استعمال می‌شود

تولد ۱۹۰۹ م - مرگ ۱۹۹۷ م

۵/۲۳. ایان باربور آمریکایی

آزادی همانا فقدان جبر نیست بلکه یک نوع خاص از جبر است؛ یعنی خود مجبورسازی

انسان یک مکانیسم بی‌اراده انگیزه- پاسخ نیست بلکه یک سیستم خودسامان دهنده یا لاقط یک خودمختاری و خودجوشی محدود و معین است. انتخاب‌های انسان متأثر از آرمان‌های اخلاقی، فکری و عقلی است. تأمل انسان در باب اهداف آرمانی و تعهدات او در قبال آن‌ها رفتار او را شکل می‌دهد

جبرگرایی اکید

همه رویدادها تعیین و تعیین دارند یعنی مجبورند

آزادی عبارت است از «فقدان جبر»

آزادی وهمی بیش نیست

انسان به هیچ‌وجه مسؤول و پاسخگوی اعمال خویش نیست و مسأله کیفر و تشویق و سایر هنجارهای اخلاقی معنایی ندارد

نهایت مجازات و کیفر فقط به صورت وسایل استصلاحی (پراگماتیک) در جامعه مطرح است

یک جبرانکاری در سنت روانکاوی، به تأثیر نیروهای ناخودآگاه بر اعمال آدمی اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که هیچ شخصی را نمی‌توان مسؤول اعمال خود دانست؛ چه شخصیت فرآورد تجربه‌های دوران کودکی است که در اختیار او نیست

فیزیک قرن نوزدهمی جبری بود؛ چه علی‌الاصول و نظراً این امر را ممکن می‌دانستند که اوضاع آینده همه سیستم‌هایش را از روی وضع کنونی‌شان محاسبه کنند

طرفداران اختیار، متوسل به اصل هاینبرگ شدند و آن را بیان عدم تعیین عینی در طبیعت تلقی کردند، نه عدم قطعیت ذهنی در دانش بشر. اراده تصمیم می‌گیرد که کدامیک از احتمالات، بدون تخطی از قوانین فیزیک، به تحقق پیوندد

دانستن شرایط اولیه، ما را قادر به پیش‌بینی آن چه رخ خواهد داد نمی‌سازد؛ چه با شرایط اولیه واحد و یکسان، همواره نمی‌توانیم نتایج واحد و یکسان به بار آوریم

نه نظراً و نه عملاً نمی‌توان لحظه‌ای را پیش‌بینی کرد که یک اتم منفرد رادیواکتیو پس از قطع فعال کردن آن در رآکتور اتمی تجزیه می‌شود. آن چه می‌توان محاسبه کرد، این احتمال است که در نخستین دقیقه تجزیه خواهد شد. احتمال ضعیف‌تر این است که در طی دقیقه دوم تجزیه خواهد شد یا دقیقه سوم و به همین ترتیب

تولد ۱۹۳۲ م - مرگ ۲۰۱۳ م

۵/۲۴. ریچارد پاپکین آمریکایی

وجود و اعتبار اصل علیت را یکی از مبانی نظریه جبرگرایی وصف می‌کند

تولد ۱۹۲۳ م - مرگ ۲۰۰۵ م

## ۵/۲۵. رودلف کارناب آلمانی

قائل به امکان اختیار با فرض علیت و جبریت علمی بر اساس فیزیک کلاسیک است  
معتقد است که ناسازگاران وجود قوانین جبری علمی و علیت را دلیل بر اجبار تفسیر کردند در حالی  
که آنها تنها دلیل پیش‌بینی هستند

هنگامی که یک شخص انتخابی به عمل می‌آورد، انتخاب وی بخشی از زنجیره‌های علی جهان است

تولد ۱۸۹۱ م - مرگ ۱۹۷۰ م

## ۵/۲۶. پل فولکیه فرانسوی

موضوع در نظر گرفتن قوانین آماری با تئوری فشار گازها به وجود آمد. در فیزیک گفته می‌شود که  
گازها بر جدار ظروف خود فشار ثابتی وارد می‌کنند ولی اگر حرکت یک ذره از گاز را در میان ظرف در نظر بگیریم،  
موضوع دیگری را مشاهده خواهیم کرد. از طرفی، پیش‌بینی ذره مخصوصی که دائماً به واسطه تلاقی با ذره‌های دیگر  
منحرف می‌شود، غیرممکن است. همچنین نمی‌توانیم تعیین کنیم که این ذره در چه موقع به کدام نقطه از جدار ظرف  
برخورد خواهد کرد و فقط از روی قوانین آماری احتمال این واقعه را تعیین می‌نماییم

تولد ۱۸۹۳ م - مرگ ۱۹۸۳ م

## ۵/۲۷. هانس رایشباخ آلمانی

اگر فیزیک، موضع کلاسیک جبریت اکید را حفظ می‌کرد، نمی‌شد با معنایی روشن، از انتخاب یک  
شق، ارجحیت امری بر امر دیگر، گرفتن تصمیمی عقلی، یا مسئولیت اعمال خود و غیره صحبت کرد

تولد ۱۸۹۱ م - مرگ ۱۹۵۳ م

## ۵/۲۸. کارل مارکس آلمانی

ساختار اقتصادی هر جامعه، شالوده و اساس آن جامعه را تشکیل می‌دهد و بر مبنای آن می‌توان، در  
تحلیل نهائی، به توضیح کل روبنای متشکل از نهادهای حقوقی، سیاسی و همچنین مذهبی، فلسفی و طرز تفکر هر مقطع  
تاریخی نایل آمد

مناسبات اقتصادی هر دوره نیز به طور قانونمند پدید می‌آید و از بین می‌رود

دترمینیسم مکانیکی با مطلق کردن کماکان ضرورت (جبر)، به معنای مکانیکی آن و با انکار وجود  
تصادف، از منجلا ب تقدیرگرایی (فاتالیسم) سر در آورد و ضرورت (جبر) مطلق شده را به درجه سرنوشت ناگزیر و  
اجتناب ناپذیر و یا به درجه اراده بی‌چون و چرای الهی ارتقا داد

تولد ۱۸۱۸ م - مرگ ۱۸۸۳ م

فلاسفه آن زمان - از اسپینوزا تا ماتریالیست های فرانسوی - می توانند افتخار کنند که علیرغم سطح نازل رشد علوم طبیعی، دچار گمراهی نشده اند و بر این نکته پا فشرده اند، که جهان را باید بوسیله خود جهان توضیح داد و جزئیات امور را به عهده علوم طبیعی فردا گذاشت

تولد ۱۸۲۰ م - مرگ ۱۸۹۵ م

برای تبیین افعال آزادانه ای که متعین از شرایط سابق بر خود نیست به طرح نوعی علیت بی واسطه در ساحت افعال انسانی که آن را «علیت-فاعلی» [۱۲] می نامد، می پردازد. چنین علتی به سان یک محرک نامتحرک (و لذا تعیین بخش اما تعین نیافته) دست به عمل می زند

تولد ۱۹۱۶ م - مرگ ۱۹۹۹ م

فردی را تصور کنید که همانطور که در طول مسیری به پیش می رود به یک دوراهی می رسد؛ وی به اختیار خودش یکی از راه ها را انتخاب می کند و به حرکت خود ادامه می دهد، غافل از اینکه راه دیگری نداشته و چنانچه مبادرت به عبور از مسیر دوم نموده بود جلویش را می گرفتند، یعنی با اینکه عملاً نخواسته به جز این عمل نماید لیکن اگر هم می خواست اجازه ی آن را به وی نمی دادند. حال آیا این انتخاب را اختیاری می دانیم؟ یا اینکه او را از آنجا که عملاً بیش از یک راه در پیش رو نداشته مجبور به حساب می آوریم؟

چنانچه شخص بر طبق اراده ی خودش عمل نماید و دیگری مداخله ای در آن نداشته باشد، در این صورت وی مسئول آنچه که انجام داده خواهد بود، حال هر چند که نتوانسته باشد به جز این عمل نماید

نوعی توانایی موسوم به خود-ارزیابی تأملی را مطرح می کند: شخص آزاد قادر است امیال موجود خود را مورد ارزیابی و تأمل نقادانه قرار دهد و آنگاه امیال برتر انسانی را جانشین امیال پست غریزی گذشته ی خود نماید

ناسازگارگرایان که بسیاری از آنها از مخالفان اراده آزاد محسوب می شوند، معمولاً به برهان معروف زیر برای دفاع از حرف شان استناد می کنند:

اصل وجود دیگر چاره ها: فرد در قبال عملی که انجام داده است (مثلاً عمل "الف") مسئول است تنها اگر قادر می بود که به جای عمل "الف" به عملی دیگر (مثلاً عمل "ب") دست می زد.

فرد تنها در صورتی قادر است که به عملی دیگر توسل جوید که جبرگرایی نادرست باشد.

فرد تنها در صورتی در قبال رفتارهایش مسئول است که جبرگرایی نادرست باشد.

سازگارگرایان که معتقدند جبرگرایی (در فیزیک) دارای تضاد با اختیار انسان نیست، برای رد کردن برهان بالا و دفاع از اراده آزاد، معمولاً بند دوم برهان را مورد انتقاد قرار می دهند. فرانکفورت اما برای نخستین بار در قالب یک مثال نقض، تلاش می کند تا اصل وجود دیگر چاره ها را به سؤال بکشد. [۳] به چنین مثال های نقضی که

می‌خواهند نشان دهند فرد حتی اگر کار دیگری را نتواند انجام دهد، باز هم می‌تواند دارای مسئولیت اخلاقی باشد، مثال‌های فرانکفورت گونه می‌گویند. به عنوان مثال می‌تواند نمونه‌ای را که متعلق به رابرت کین می‌باشد بیان کرد:

بلک می‌خواهد که جونز حتماً به یک مأموریت برود. او برای اینکه از انجام شدن مأموریت اطمینان پیدا کند، بدون اطلاع جونز تراشه‌ای کامپیوتری را در مغز او جاسازی می‌کند. وظیفه این تراشه این است: اگر جونز با رفتن به مأموریت موافقت کرد، تراشه هیچ کاری انجام نمی‌دهد ولی اگر جونز مخالف رفتن به مأموریت بود، تراشه دست به کار شده و فکر او را تغییر می‌دهد به طوری که او با رفتن به مأموریت موافقت کند. فردای این روز بلک از جونز راجع به مأموریت سؤال می‌کند. جونز موافقت می‌کند که به مأموریت برود بدون اینکه تراشه دست به کار شده باشد. به این ترتیب هر چند جونز نمی‌توانسته راه دیگری را انتخاب کند - یعنی نمی‌توانسته «نرفتن به مأموریت» را انتخاب کند. - اما باز هم او در قبال تصمیم‌اش مسئول بوده است.[۴]

تولد ۱۹۲۹ م - مرگ ... م

### ۵/۳۲. سوزان ولف آمریکایی

چنانچه فرد بتواند رفتار خود را با هنجارها و نرم‌های تعیین‌شده‌ی اجتماع و اخلاق وفق دهد آزاد است؛ ولو اینکه در عمل نتوانسته باشد به جز این نحو عمل نماید

Wolf's work centres on the relation between freedom, morality, happiness and meaningfulness in life. Her book *Freedom Within Reason* (Oxford, 1990) argues for a view of free will as the ability to do what one reasonably thinks is the right thing. This allows a deterministic universe to nevertheless contain responsibility and the feeling of autonomy for us

تولد ۱۹۵۲ م - مرگ ... م

### ۵/۳۳. رابرت کین آمریکایی

ما می‌توانیم بدون توسل به راهبرد رازآلوده و مافوق طبیعی کانتی‌ها و در عوض با استناد به یافته‌های فیزیک کوانتومی دال بر وجود نوعی بی‌تعینی در شبکه‌ی نورون‌های مغزی انسان - و البته در عین اجتناب از عواقب عدم تعین محض در سطح واحدهای بزرگ‌تر اندیشه و عمل انسانی - بی‌تعینی لازم در طبیعت برای اختیار را به دست داده

Kane is one of the leading contemporary philosophers on free will.[2][3] Advocating what is termed within philosophical circles "libertarian freedom", Kane argues that "(1) the existence of alternative possibilities (or the agent's power to do otherwise) is a necessary condition for acting freely, and (2) determinism is not compatible with alternative possibilities (it precludes the power to do otherwise)".[4] It is important to note that the crux of Kane's position is grounded not in a defense of alternative possibilities (AP) but in the notion of what Kane refers to as ultimate responsibility (UR). Thus, AP is a necessary but insufficient criterion for free will. It is necessary that there be (metaphysically) real alternatives for our actions, but that is not enough; "our actions could be random without being in our control. The control is found in "ultimate responsibility

Ultimate responsibility entails that agents must be the ultimate creators (or originators) and sustainers of their own ends and purposes. There must be more than one way for a person's life to turn out (AP). More importantly, whichever way it turns out must be based in the person's willing actions. As Kane defines it

An agent is ultimately responsible for some (event or state) E's occurring only if (R) the agent is personally responsible for E's occurring in a sense which entails that something the agent voluntarily (or willingly) did or omitted either was, or causally contributed to, E's occurrence and made a difference to whether



or not E occurred; and (U) for every X and Y (where X and Y represent occurrences of events and/or states) if the agent is personally responsible for X and if Y is an arche (sufficient condition, cause or motive) for X, then the agent must also be personally responsible for Y

In short, "an agent must be responsible for anything that is a sufficient reason (condition, cause [or motive] for the action's occurring." [5]

What allows for ultimacy of creation in Kane's picture are what he refers to as "self-forming actions" or SFAs — those moments of indecision during which people experience conflicting wills. These SFAs are the undetermined, regress-stopping voluntary actions or refrainings in the life histories of agents that are required for UR. UR does not require that every act done of our own free will be undetermined and thus that, for every act or choice, we could have done otherwise; it requires only that certain of our choices and actions be undetermined (and thus that we could have done otherwise), namely SFAs. These form our character or nature; they inform our future choices, reasons and motivations in action. If a person has had the opportunity to make a character-forming decision (SFA), he is responsible for the actions that are a result of his character

Kane is one of several philosophers and scientists to propose a two-stage model of free will. The American philosopher William James was the first (in 1884). Others include the French mathematician and scientist Henri Poincaré (about 1906), the physicist Arthur Holly Compton (1931, 1955), the philosopher Karl Popper (1965, 1977), the physicist and philosopher Henry Margenau (1968, 1982), the philosopher Daniel Dennett (1978), the classicists A. A. Long and David Sedley (1987), the philosopher Alfred Mele (1995), and most recently, the neurogeneticist and biologist Martin Heisenberg (2009), son of the physicist Werner Heisenberg, [whose quantum indeterminacy principle lies at the foundation of indeterministic physics.] [8]

Kane's model goes beyond Daniel Dennett's by trying to keep indeterminism as late as possible in the process of deliberation, indeed as late as the decision itself in the SFAs (Self-Forming Actions). Kane's followers, Laura Waddell Ekstrom, Richard Double, and Mark Balaguer, as well as the philosopher Peter van Inwagen, agree that chance must be the direct cause of action. This makes them all radical libertarians, as opposed to those who limit chance to the early deliberative stages of the decision process, such as James, Popper, Margenau, Doyle and Martin Heisenberg, who are conservative or modest libertarians, following the two-stage models proposed by Dennett and Mele

In his 1985 book *Free Will and Values*, aware of earlier proposals by neurobiologist John Eccles, Popper, and Dennett, but working independently, Kane proposed an ambitious amplifier model for a quantum randomizer in the brain - a spinning wheel of fortune with probability bubbles corresponding to alternative possibilities, in the massive switch amplifier (MSA) tradition of Compton

What I would like to do then, is to show how an MSA model, using Eccles' notion of critically poised neurons as a working hypothesis, might be adapted to the theory of practical, moral and prudential [decision making.] [9]

But Kane was not satisfied with his solution. In the end he did not endorse it. He said it did not go far enough because it does not fully capture the notion of ultimate responsibility (UR) during rare "self-forming actions (SFAs). It is merely a "significant piece in the overall puzzle of a libertarian freedom." [10] He explains that the main reason for failure is

locating the master switch and the mechanism of amplification...We do not know if " something similar goes on in the brains of cortically developed creatures like ourselves, but I suspect it must if [libertarian theories are to succeed." [11][12]

Kane admits his basic failure is his location of indeterminism in the decision process itself. This makes chance the direct cause of action. He was actually quite bleak about the possibilities for a satisfactory libertarian model. He felt

that any construction which escaped confusion and emptiness was likely to fall short of " [some libertarian aspirations - aspirations that I believe cannot ultimately be fulfilled." [13]

But Kane claims that the major criticism of all indeterminist libertarian models is explaining the power to choose or do otherwise in "exactly the same conditions," something he calls "dual rational self-



control." Given that A was the rational choice, how can one defend doing B under exactly the same circumstances?" [14] Kane is concerned that such a "dual power" is arbitrary, capricious, and irrational

Kane's latest suggestion for his occasional self-forming actions argues that the tension and uncertainty in our minds stirs up "chaos" that is sensitive to micro-indeterminacies at the neuronal level

All free acts do not have to be undetermined on the libertarian view, but only those acts by which we made ourselves into the kinds of persons we are, namely the "will-setting" or "self-forming actions" (SFAs) that are required for ultimate responsibility. [15]

Now I believe these undetermined self-forming actions or SFAs occur at those difficult times of life when we are torn between competing visions of what we should do or become. Perhaps we are torn between doing the moral thing or acting from ambition, or between powerful present desires and long-term [goals, or we are faced with difficult tasks for which we have aversions. [16]

Since he is primarily interested in cases of "liberty of indifference," the strong indeterminism he introduces raise the objection of loss of agent control, but Kane says the agent can beforehand decide to assume responsibility whichever way she randomly chose. This seems more like rationalization than reason, but Kane defends it

Suppose we were to say to such persons: 'But look, you didn't have sufficient or conclusive "prior reasons for choosing as you did since you also had viable reasons for choosing the other way.' They might reply. 'True enough. But I did have good reasons for choosing as I did, which I'm willing to stand by and take responsibility for. If these reasons were not sufficient or conclusive reasons, that's because, like the heroine of the novel, I was not a fully formed person before I chose (and still am not, for that matter). Like the author of the novel, I am in the process of writing an unfinished story and forming an unfinished character who, in my [case, is myself.'" [17]

فلسفه اختیار «مدخلی معاصر بر اراده آزاد». درآمدی است ساده و روزآمد به مطرح‌ترین و مؤثرترین آرای فلاسفه غربی در قبال یکی از مهم‌ترین و ذهن‌سوزترین اشتغالات فکری اندیشمندان موسوم به مسئله جبر و اختیار. رابرت کین (متولد ۱۹۳۸) استاد فلسفه دانشگاه تگزاس در آستین و یکی از مهم‌ترین فیلسوفان معاصر در حوزه جبر و اختیار است که اثر حاضر را در ۲۰۰۵ میلادی و بعد از آثار مشهور خود «اهمیت اراده آزاد»، «در میان مارپیچ اخلاقی»، «اراده آزاد و ارزش‌ها»، ویراستاری «راهنمای آکسفورد بر اراده آزاد» و «اراده آزاد» انتشار داد؛ جامعیت این اثر در معرفی، تحلیل و ارزیابی مفید و مختصر این راهبردهای مختلف این مسئله و نیز نگارش روان و رسای آن، صاحب‌نظران را بر آن داشته تا این مدخل را جایگزینی مطمئن و باکفایت برای همه مدخل‌های موجود در این حوزه بدانند.

تولد ۱۹۳۸ م - مرگ ... م

۵/۳۴. جان بی واتسون آمریکایی

از نمایندگان مکتب رفتار گرایی

روانشناسی برای «واتسون» عبارت بود از «آن بخش از علوم طبیعی که به عنوان موضوع خود، رفتار انسان، یعنی کردار و گفتار آموخته و ناآموخته آدمی را بر می‌گزیند

در خصوص مخالفت دیر پای بین علم (با پذیرش یک دنیای طبیعی شدیداً جبرگرا) با الهیات و انواع مختلف فلسفه - که در آنها آزادی اراده عموماً مورد قبول است - در جایگاه رفتار گرایی و واتسونی، ابهامی وجود ندارد. از آنجا که کل رفتار، به انضمام آنچه که ارادی خوانده شده و متضمن انتخاب‌هاست، در اصطلاح فیزیکی تفسیر می‌شود، تمام اعمال از پیش به گونه‌ای فیزیکی تعیین شده‌اند

انسان و رفتار او را صرفاً فیزیکی تفسیر می‌کند  
در نظام فکری خود، اراده و اختیار را نفی کرده، به جبر اعتقاد دارد  
به مسئولیت شخصی قایل نیست

قانون کیفر و مجازات را تحت عنوان کیفر خاطی رد کرده، به جای آن بر بازآموزی جانیان تکیه می‌کند  
و در صورت عدم موفقیت، توقیف یا نابودی آنان را تجویز می‌کند

تولد ۱۸۷۸ م - مرگ ۱۹۵۸ م

### ۵/۳۵. هربرت اسپنسر انگلیسی

واضع نظریه داروینسم اجتماعی

پدر تعمیدی جغرافیای نو

مکتب جبر محیطی از عقاید او به شدت تغذیه می‌شد

تولد ۱۸۲۰ م - مرگ ۱۹۰۳ م

### ۵/۳۶. گئورگی پلخانف روسی

پدر سوسیالیسم روس

جبر جغرافیایی را با نارسائیهای اقتصادی ترکیب می‌کرد

شرایط محیط طبیعی، فعالیت انسان و ابزار تولید روابط متقابل مردم را در فرایند تولید مشخص می‌سازد

تاثیر محیط جغرافیایی را در تکامل نیروهای مولد، قطعی می‌داند

In the words of historian Leopold Haimson, Plekhanov "denounced terrorism as a rash and impetuous movement, which would drain the energy of the revolutionists and provoke a government repression so severe as to make any agitation among the masses impossible." [9] Plekhanov was so certain of the correctness of his views that he determined to leave the revolutionary movement altogether rather than to [compromise on the matter]. [9]

Throughout the 1890s, Plekhanov was involved in three tasks in revolutionary literature. First, he sought to reveal the inner link between pre-Marxist French materialism and the materialism of Marx. His "Essays on the History of Materialism (1892-1893)" [30] dealt with the French materialists—Paul Holbach and Claude-Adrien Helvétius. Plekhanov defended both Helvétius and Holbach from attacks by Friedrich Albert Lange, Jules-Auguste Soury and the other neo-Kantian idealist philosophers. [31] In this series of writings, Plekhanov was careful to place special emphasis on the revolutionary nature of the Marxists' philosophy. [32] Plekhanov not only found materialism to be the motor force in history, but went on to outline a particular type of materialism—the "economic determinism model of materialism as the specific element that moved [history]." [33]

Secondly, Plekhanov outlined a history of materialism and its struggle against bourgeois ideologists.[34] Bourgeois philosophers of the "great man theory of history" came under attack from Plekhanov from the economic determinist point of view in his 1898 book entitled "On the Individual's Role in History." [35] Thirdly, Plekhanov defended revolutionary Marxism against the revisionist critics—Eduard Bernstein, Pyotr [Struve, etc.][36]

During the Russian Revolution of 1905, Plekhanov was unrelenting in his criticism of Lenin and the Bolsheviks, charging that they failed to understand the historically-determined limits of revolution and to base their tactics upon actual conditions.[38] He believed the Bolsheviks were acting contrary to objective laws of history, which called for a stage of capitalist development before the establishment of socialist society would be possible in economically and socially backwards Russia and characterized the expansive goals of his radical [opponents' "political hallucinations." [38]

تولد ۱۸۵۶ م - مرگ ۱۹۱۸ م

### ۵/۳۷. پیتر ون اینواگن آمریکایی

استدلالی را موسوم به «استدلال لازمه» ارائه کرده است

اگر جبرگرایی صادق باشد، آنگاه اعمال ما از لوازم قوانین طبیعت و رویدادهای گذشته خواهند بود. اما نه قوانین طبیعت نه رویدادهای گذشته در اختیار ما نیستند. پس لوازم این امور، از جمله اعمال خود ما، در اختیار ما نیستند پس اراده آزاد وجود ندارد

His 1983 monograph *An Essay on Free Will*[5] played an important role in rehabilitating libertarianism with respect to free will in mainstream analytical philosophy.[6] In the book, Van Inwagen introduces the term incompatibilism about free will and determinism, to stand in contrast to compatibilism - [the view that free will is compatible with determinism].[7]

Van Inwagen's central argument (the Consequence Argument) for this view says that "If determinism is true, then our acts are the consequences of the laws of nature and events in the remote past. But it is not up to us what went on before we were born, and neither is it up to us what the laws of nature are. [Therefore, the consequences of those things (including our present acts) are not up to us." [8]

Van Inwagen also added what he called the Mind Argument (after the philosophical journal *Mind* where such arguments often appeared). "The Mind argument proceeds by identifying indeterminism with chance and by arguing that an act that occurs by chance, if an event that occurs by chance can be called an act, cannot be under the control of its alleged agent and hence cannot have been performed freely. Proponents of [this argument] conclude, therefore, that free will is not only compatible with determinism but entails [determinism." [9]

The Consequence Argument and the Mind Argument are the two horns in the classic dilemma and standard argument against free will.[10] If determinism is true, our actions are not free. If indeterminism is [true, our actions are random and our will can not be morally responsible for them.[11]

Van Inwagen concludes that "Free Will Remains a Mystery." [12] In an article written in the third person called "Van Inwagen on Free Will," [13] he describes the problem with his incompatibilist free will if random chance directly causes our actions.[14] He imagines that God causes the universe to revert a thousand times to exactly the same circumstances [15] that it was in at some earlier time and we could observe all the "replays." If the agent's actions are random, she sometimes "would have agent-caused the crucial brain event and sometimes (in seventy percent of the replays, let us say) she would not have... I conclude that even if an episode of agent causation is among the causal antecedents of every voluntary human action, these episodes [do nothing to undermine the prima facie impossibility of an undetermined free act." [16]

In a paper submitted to *The Journal of Ethics* entitled "How to Think about the Problem of Free Will," Van Inwagen worries that the concept "free will" may be incoherent. He says "There are seemingly unanswerable arguments that (if they are indeed unanswerable) demonstrate that free will is incompatible with

determinism. And there are seemingly unanswerable arguments that ... demonstrate that free will is incompatible with indeterminism. But if free will is incompatible both with determinism and indeterminism, the [concept 'free will' is incoherent, and the thing free will does not exist." [17]

تولد ۱۹۴۲ م - مرگ ... م

۶. پزشکان

۶/۱. ژولین دو لا متری فرانسوی

انسان عبارت است از یک مکانیسم بغرنج، یک ماشین که تابع اصول مکانیکی است

La Mettrie believed that man worked like a machine due to mental thoughts depending on bodily actions. He then argued that the organization of matter at a high and complex level resulted in human thought. He did not believe in the existence of God. He rather chose to argue that the organization of humans [was done to provide the best use of complex matter as possible]. [9]

La Mettrie arrived at this belief after finding that his bodily and mental illnesses were associated with each other. After gathering enough evidence, in medical and psychological fields, he published the [book]. [12]

He further expressed his radical beliefs by asserting himself as a determinist, dismissing the use of judges. [8] He disagreed with Christian beliefs and emphasized the importance of going after sensual pleasure, a hedonistic approach to human behavior. [11] He further looked at human behavior by questioning the belief that humans have a higher sense of morality than animals. He noted that animals rarely tortured each other and argued that some animals were capable of some level of morality. He believed that as machines, humans would [follow the law of nature and ignore their own interests for those of others]. [9]

تولد ۱۷۰۹ م - مرگ ۱۷۵۱ م

